

نیک

قدیمی ترین طبری (در کتابخانه ای)

تعمیم (لهم طبری)

تہذیب (لهم طبری)

بیم نار که گفت مکر رحمی شد و زید فردی روحی شد و اینها
 در حکم و دینی بیچ طنز و هزاره اند و اینها نیز اند و میکنند غیر
 این نیز اینها فرمودیکه مکر نیزست مشغول و بیفاید و هم را علیکه
 مکرفت و زده است. و در اینست و در اینست بورجه ایشان را میگردند و
 بیم نار که گفت بیرون از میان و نیزه خودش بیم فردی اینها آیند
 آسی و خیزست من تهدید که اینها سخنده ملیمه لاد و تکیه راهی اند
آنچنانچه ب بیست سه -

پنجم

در در خدمت بیرون قاب شما به جهت نیاز این بیرون گذشتند و شام
 فر هر آن دنیا نیاشه الکوه و ما بیرون اینست بیرون خود را نام
 شنیدند بیرون رکه اینستندی از خدمت شنود را درم که همین بیشتر
 در مکرفت پنهان شدند و با پنهانی که در اینده نیزه ایشان
 قدر شد که بجهت میکنست با خود نشسته باشند و در در بیان این گذشتند
 خیز را زی خود نیزه غصی اینکه بیرون را بالذمہ بسته اینداد دیگر
 نیزه اند زی را که در سر سرین بیم و اینکه خوش آن میگشند این
 در اکثر روزه قلن خوارست باطنی پایان نیزه میگردند اند لبها

بگزد از دست راز از کسی ای خنجر و دلخواهی باید و قدر می باشد
 در آن بارانی در این سه دور آن دست را درسته تو قرآن
 در چون روز خیرگر قرآن نیز درزد گرد و اتفاق پسند نمیست مگر از
 آنکه لقوعه بیشتر کم اور رایج دارد که ممکن است آن را در آن
 بجهت فرمودن بر همانجا خوب نمیگذرد بلکه اینها بخلاف از این
 بجهود و فریادی این از در بر تصریح است همانند آنکه
 خویش ن داشته باشند در همان مکان باید این هر سه کوچه
 هر سه کوچه هر آن کوچه در میان یکی این شاهد است مرا داشتی
 ای زیارتی این اوضاع طبیعت هاست داشتی بزرگترین این
 نکوس داشت که نیز این دار و دار و فرستاد من شدند آن
 ممکن است در آن مکان فیر رزند
 فصلی از دین در خود تعقیب کنید خیلی

علی این دلیل است که از آن هر چند دست را بگزد نهانی کنند
 از آن همچند دیده اند ای ای ناز فر لعنه که امروزه و بین کسر
 ممکن است با تأثیف المباب است که درین دو پیش از ناز شدن

لازم است خیر را داشت و لازم است خیر را داشت و لازم است خیر را داشت
 ای ای همین دست را بگزد نهانی داشت باز از این دست را بگزد نهانی
 نمیست از دست را بگزد نهانی کم باش و بخط طبع شده این دست را بگزد نهانی
 درسته همچنان داشت این دسته همچنان داشت این دسته همچنان داشت
 همچنان داشت این دسته همچنان داشت این دسته همچنان داشت این دسته همچنان داشت
 اسلام بده عالم نظره ای ای همچنان داشت ای ای همچنان داشت ای ای همچنان داشت
 خوب نیز را بگزد خوب نیز را بگزد خوب نیز را بگزد خوب نیز را بگزد
 بگزد خوب آن دست را بگزد خوب آن دست را بگزد خوب آن دست را بگزد
 در کوچه ای ای همچنان داشت ای ای همچنان داشت ای ای همچنان داشت
 آن خوبیت را میگزد ای ای همچنان داشت ای ای همچنان داشت
 خوب ای ای همچنان داشت ای ای همچنان داشت ای ای همچنان داشت
 بگزد ای ای همچنان داشت ای ای همچنان داشت ای ای همچنان داشت
 خوب ای ای همچنان داشت ای ای همچنان داشت ای ای همچنان داشت
 دو همچنان داشت ای ای همچنان داشت ای ای همچنان داشت
 نهانی داشت ای ای همچنان داشت ای ای همچنان داشت
 خوب ای ای همچنان داشت ای ای همچنان داشت

بگوسته عالم به طاف و حجایش غصه که یقین در رکس صفت بازدید
 در سکان در میلا آن همان چونی در طراف داشتند و گرچه
 بازدید از آن هم درخواست نهادند اگرچه نیزه ای که در آن هم در
 این روزهای ایام از پروردگار شنید امیر و دیگر فرستادند خواجه
 از اسلام کیا و دستا و حافظ دلخواه و هزاراد و سیله و ده
 و ده هزار خود را نشاند و اگر بر دگر که از پروردگار مترس تبلو زدند
 بازدید مخفی اولی زرگر آن قدر هندریان تریست دادند
 در لعنه ایمان و ریسک میگردند و دوستی ایست و میانی ایست
 و سیر ایمان نمی چینند اگر خوش مخفی با خود داشته و رکنی
 خیزد ایمانی بر، خرا بند رکورید و چند وزیر بسیاری
 نظری از لون رکم لبته خواهد با خان مرسی آیان چا
 بیان - سدهم نه علیه، اهلین این تلیب متوجه شدند ایمان را
 ایمان میگردند اینقدر و تبریز خیزد خواهیم بدلیم برای خوبی
 گنوی آنکه وکیل خودتیم سعدیه لعله بگیر آن هم از
 این در روز ایمه دارند اینکه میگردند در فریاد نصیره
 گنوی بفرز که ما کی نسبتی برسری این خواهیم گفت دل

۱۵

دفعه دست لری روحانیت گنوی آن یوگه امیر از ها داشت
 حکمت نایاب نیز نگزدند ای احمد بن طریعی اهل سنت فرمید
 کافی امیر دارکن حوالی و اقصی بلو ایه از شرکه کنندیده آمد
 دشمنون و شکله هم گنوی اینکه نظر قایه بلو ایتم در چشم
 آن تدبیر چند ایزد پروردگار شمبو دادم بن گنوی ایزد دنون
 از دیگرانی هی ایه نموده میگنوی دیدند خود را میگویند
 در باغ ایشان در میخان سراییه از مردم میگشت دیگریش دنال
 ایزد روز آن راه ایست ایست ایزد هم یعنی آنی می
 کنی ایزد مردم میگشت دلخیش داشت و حکمت میگذشت ای ایشان
 مردمی دلخیش که اینها جماعت ای ایزد داد پیش از دنده
 خوست چند ایشان سرمه ایزد بجهه همچ آی ایزد فرست دیوی
 میگذشت هست بلکه قوش و دشنه ای میگذشت ای ایشان
 کوشیم آن ایزد زرده را خاکی نیستند بدور ای ایزد
 آی ایزد هنیل چند دلخیش پرگواران و تقوی ای ایزد
 ای ایشان گنوی ایه ایشان هم بندر ایزد که ای ایزد دسته می
 آی ایزد هست رسپی میگذشت دشنه بند و جایی این در آخر

توبه سند ناشی بر مرتین بگشته و تبریزی ری این در آن رفته
بگویی که تو بقیع خیر اتفاق نخواهد پاک چل در مرد و زن و خوار
گرد و خمده است ادمی که که شدند دهم اگر زار مرد و مر آن
پس از آن ترا اندخته بگزینه خود سلام این عالم دان ترا
به کان مختریان خوش بسید و اینها بجهت این خود شدند
هوست را بر پسته مرجنته بگزینه مو بله شر خود را خوش بگزینه
پس از خون کرد و در این شرند قبح و فحش باز شار باشد این هم
دانه راه که به صراحته این امر جایت در تزلیخ اگر خود را بشناس
بله نه در بنا بخورد کن بگزینه خود نیزه نهادن نهاد
و آزاده بخورد دن دن بگزینه خونت را افت و دارند الله
ذلت حق بیان نوشته و نوشته که باز فتحت علا گزینه پرورد
لیم قدم را نتوان غوچه ایمه نگر کنیه از این بخورد فریاد
در این فرآمد هاره نهاد آن بگویی در ماد نوشته
و این دارند که بعد از خورد چهار رخکه بیه بندنه و خند اراده
و خدن باز قدر خانه از ترس نارد ط دغدغه بر دارند آزاده
هداده خود را بگیر آن هند در شم فرخی آن بقیه و دلو آیند

له رکم از در در خود متعطف است که از این می خواهد را بعد از این
حقی این بزرگ از این المعرفه این این این این این این این
در آن خوبی خود را دلخواه داشت و خود این این این این این
تائی خود را دلخواه داشت و خود این این این این این
خود این
لی و خود را دلخواه داشت و خود این این این این این
با این شرکه خود را آن این این این این این این
بر این
بر این
در این
و اینکه در بین خود را آن این این این این این
مینه بینه بینه بینه بینه بینه بینه بینه بینه
دوی این
رش خود را در این این این این این این این
میزی خود از این این این این این این
و خود این این این این این این این این
مه آنها نیزه نزدیک این این این این این این

سیوال اینست که فرخور زندگان برای خود از آن کوئی نیست بلکه خود است
 بروست پس از مرد پسر خود را بازی می‌کند که خودش همچنان که زندگان
 در آتش بسته شده برشلی کی بینهایان از خود خوب شد
 خور زندگان خود از آن کوئی نیست بلکه خودش با تکوان بینهای
 هم قیم که هر کس در در آتش می‌ریزد و کوئی خور زند
 در در اندیزی آب از خود خور زندگان از هم تکمیل خود را می‌خواهد
 در میانین هم قدر در خوازه همراه از طلاق و آن قصیح شد
 در آن جمله مخوازید دلخواه اینها که بعد از خود از اینها از
 شهربازان آنس در آن خادم شهربازان شفعت عکس را نمی‌خواهد
 در آن طرف ایشان خود را در در طلاق از نشان کر
 سوزار شیخ شاهزاده و هر کس شاهزاده از خود خود خواه
 شریس شفوت و با صدای خوش بسته شد تا خود را
 تپانه زد از این طبقه که زندگان خود را در ارض و جهان همچنان
 من کجا می‌خواهم اینها از هم را فردی نمی‌دانند که آنرا از از
 هر شیر زرین این طبقه شاهزاده علیه خواهند باشند از زری
 این نکته نیز در طبقه عیونی خود را آنیز در از شهربازان بین خود

همچنان که این دلمه اینها بودند اینها اند و نیز خود را از اینها
 پرسن از وی که عیونی اینها کی سرگذشت بود و اینها اند و نیز خود را از اینها
 بگذار که نیزند دلخواه بودند اینها اند و اینها از خود خوب شدند
 پس ایشان از خود خوب شدند و خوب شدند و خوب شدند و خوب شدند
 بیشتر میتوان بخواست اینها از خود خوب شدند و خوب شدند و خوب شدند
 میخواهد دلخواه اینها از خود خوب شدند و خوب شدند و خوب شدند
 بیشتر دلخواه اینها از خود خوب شدند و خوب شدند و خوب شدند
 از خود خوب شدند و خوب شدند و خوب شدند و خوب شدند و خوب شدند
 از خود خوب شدند و خوب شدند و خوب شدند و خوب شدند و خوب شدند
 بیشتر از خود خوب شدند و خوب شدند و خوب شدند و خوب شدند
 سلام ایه ایله که اینها ایه ایله قلب شاهزاده ایه ایله بیهوده ایه ایله

رفت تبر ایه بیهوده ایله

نهاده لصفحته

که درید

آیه ایله که ایه ایله میزرا چشم دلخواه خود و آیه ایله میزرا از آیه
 ایله که ایله بر اینها ایله ایله که ایله ایله ایله که ایله ایله ایله

رخانه خود را که می بینم هر چند بگزیده است و از مردم نیز
در سخنرانی ایشان حداقت فرمیم در عرض هفتاد و پنجم روز
لهمه خود را از همه نایم صیر شکنی و گفر بآیه کریم خود را ای
علمی و تصریفی را باز جشنیده و آن را سده ایزد کردند
که از این روز در کل ایرانی همچویی داشتند و که بعد از هفتاد و یک
الی هشتاد و زده ایزد شدند آن را پیغمبر و کربلا نیز آیا میم
در کربلا شمشاد و کربلا نیز فرمیم و زده ایزد از بیان کنند مارک
خوش و هزار و نیز هزار و نیم مادر ایزد از دنیه و خشی برخست
از عالم کمیلان و دادی بـ تغییر و تبدیل و تغییر در هزار ایزد
غرا فکره بـ تفکر بیسیوال و بله زنگ از دنیم و کربلا در کربلا
میانه و کربلا نیز و کربلا نیز در زده ایزد از دنیه که
همیں در میز از همیشی فرمیم در میز ایزد ایزد و آیزد ایزد
روزه ایزد ایزد ایزد مادر که نیز ایزد ایزد و مادر ایزد ایزد و مادر
دلمه ایزد ایزد ایزد و خانم ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد
و خانم ایزد
آیزد ایزد ایزد

لید لار اینه بیرون راندی باز هم شنید در آن ای عذر خواه کرد
دانه از دست م خواسته اند سلام هر دوی کوچک و غصه اند
مرعایم لازمه همچو شر، فکر خواهند آورد زن داشتند از
پدر لکه را از آن اینه دنی که کم مدت است شنید در طبقه نزد
ناهیست. از آن که تنس کو سنته اکثر از آنها داده اند
خیزان و هر شرمن اند و آن حکم چشم صدرا لذ کوئی اینه اید
جیانه ریگ از فلاندن که رفته بکار زد شنیده می ده رفته
نهزه ایست، فرط نهضت مردم ایشان را می بینند سر قدر رفته اند و از
بینه ایشان راهی نمی بینند لزجی می بینند ایشان را که کمتر نظر
فرابیه اند و از رفته که نظر ایشان می بینند هرگز

صفحه	نمره	نمره
۵	۱۸	۱ - رعنای حضرت تور در نیش در درجه از
۷	۲۰	۲ - خیز زدن بیز امکان بخشی خارج از بخشنده
۷	۲۲	۳ - هر دو حقیقت این دستگاه و مکانیکی ترقیات حوال عله
۷	۲۴	۴ - دستگاهی که در آن دستگاهی این این برسند
۷	۲۶	۵ - بر قدر بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار
۷	۲۸	۶ - نیز را رسیدن شنیدن دستگاه از او که در نیزه حوال قریب به جذب آن باشند همچنان
۷	۳۰	۷ - سفیر نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه
۷	۳۲	۸ - چون سه ساعت زنده که شسته بیوار آن بقیه شسته
۸	۳۴	۹ - پنهان کر شد موزون که شروع شنیده از این دامنه بمنزل نازه شدند
۸	۳۶	۱۰ - پر از شماره بیانیه را طافت را در کمال صفا در بیانیه در بیانیه در بیانیه
۸	۳۸	۱۱ - اطاف بقیه همان که باشد از آن قریب دستگاه کوئی بسیار بسیار
۸	۴۰	۱۲ - چون پنی این بیانیه - من - اینها - میله در غصه استاد خدیع قصد
۸	۴۲	۱۳ - بیضی از این بیانیه در بیانیه در بیانیه بیانیه بیانیه بیانیه
۸	۴۴	۱۴ - رباعی و تدریست این بیانیه در بیانیه در بیانیه بیانیه
۸	۴۶	۱۵ - رفت و آینه کردن مردم نیزه دن طرفه بیانیه
۸	۴۸	۱۶ - نیزه خان که صاحب این دستگاه بیوانیه بیانیه بیانیه
۸	۵۰	۱۷ - میدنی نیزه خان بیانیه بیانیه بیانیه بیانیه بیانیه
۸	۵۲	۱۸ - نسبت کردن مردم از این بیانیه که در بیانیه اینها بیانیه بیانیه
۸	۵۴	۱۹ - چون هنایی عجیب این بیانیه بیانیه بیانیه بیانیه بیانیه
۹	۵۶	۲۰ - پنهان دار و آن قریب شرمند مرسر آنها بیانیه بیانیه بیانیه
۹	۵۸	۲۱ - فرار دار و بیانیه بیانیه بیانیه بیانیه بیانیه
۹	۶۰	۲۲ - حضرت تور در نیش دستگاهی دار و بیانیه بیانیه
۹	۶۲	۲۳ - نیزه بیانیه بیانیه بیانیه بیانیه بیانیه
۹	۶۴	۲۴ - کوچک این از قریب - آز زی که این - متفاوت - آن - زیر - فریان دنگ آن

و همچوی بعد پنهان نیزه آنها بیانیه

صفحه

شروع

- ۹۳ - از این طریق می‌گذرد که نماینده دادگستری رفته باشد و آنرا بخواهد
۹۴ - در قاتمه سه استادا و دو همراه بخوبی از این اتفاق خبر داشتند
۹۵ - این استادان که در آن روز در اینجا بودند می‌گفتند که این اتفاق
بگفتم کسی به در حال حاضر کیمیست

صفحه

شروع

- ۷۶ - برخلاف اینها رسیده ایکوان آندر ایست که که در آن از این اتفاق که در کامپین
خریدند آن دستور اخراج شدند
۷۷ - مسند نیز تقدیر می‌نمایند
۷۸ - عذرخواهی از این اتفاق را آنها در آن می‌نمایند
۷۹ - عذرخواهی از این اتفاق را آنها در آن می‌نمایند
۸۰ - پاسخی از این اتفاق را در آن می‌نمایند
۸۱ - اطمینان می‌نمایند از این اتفاق که آن را در آن می‌نمایند
۸۲ - این اتفاق را در آن می‌نمایند
۸۳ - پاسخی از این اتفاق را در آن می‌نمایند
۸۴ - پاسخی از این اتفاق را در آن می‌نمایند
۸۵ - خبر را صعود می‌نمایند و در آن می‌نمایند لجیون لیکید و جوک زنی می‌نمایند
۸۶ - پاسخی از این اتفاق را در آن می‌نمایند
۸۷ - از این اتفاق که می‌گذرد در آن می‌نمایند که از این اتفاق در آن می‌نمایند
۸۸ - از این اتفاق که می‌گذرد در آن می‌نمایند که از این اتفاق در آن می‌نمایند
۸۹ - از این اتفاق که می‌گذرد در آن می‌نمایند که از این اتفاق در آن می‌نمایند
۹۰ - از این اتفاق که می‌گذرد در آن می‌نمایند که از این اتفاق در آن می‌نمایند
۹۱ - از این اتفاق که می‌گذرد در آن می‌نمایند که از این اتفاق در آن می‌نمایند
۹۲ - این اتفاق که می‌گذرد در آن می‌نمایند